

در حکومت اسلامی

قدرت در دست کیست؟



نمی‌تواند در بیان شکل آن، مهر خاموشی بر لب زند و شکوت انتخاب کند.

از آن جا که دانشمندان شیعه در

هر عصری معترض حکومت‌ها بوده‌اند، و

در هر زمان جبهه رد را تشکیل می‌دادند

به خاطر نبودن امکانات، کمتر در خصوصیات

و ویژگیهای حکومت اسلامی سخن گفته‌اند،

از این جهت حکومت اسلامی برای برخی

از مردم در حاله‌ای از ابهام باقی مانده

است و نوع مردم از شنیدن نام حکومت

اسلامی، جز شیوه و حکومت خودکامه‌ای که

امروز در برخی از کشورها به نام اسلام

حکومت می‌کنند، چیزی درک نمی‌کند.

در این که باید مسلمانان دارای

تشکیلات و سازمان سیاسی باشند، سخنی

در آن نیست و عقل و خرد، و آیات و روایات

و ویژه‌گی‌های خود احکام اسلام که بدون

وجود قدرت قابل اجراء نیست لزوم آن را ثابت

کرده و روشن نموده است که وجود دولت،

به صورت یک پدیده اجتماعی، اجتناب

ناپذیر است.

مهم در حکومت اسلامی آگاهی از

شکل و نوع آن است و اسلامی که تا این

حد ضرورت آن را یادآور شده است،

خصوصیات و ویژگیهای حکومت اسلامی، از ابعاد گوناگونی برخوردار است ما از میان ابعاد مختلف آن، فقط پیرامون موضوع خاصی بحث می‌کنیم و آن این است که

در حکومت اسلامی سرچشمه قدرت کجاست، و قدرت در دست کیست؟ و چه کسی باید اعضای دولت را تعیین کند؟ آیا در حکومت اسلامی قدرت در دست فرد است، فردی که در سایه برق شمشیر و آتش توپخانه قدرت را در دست بگیرد؟

یا در دست اشراف و برگزیدگان و به اصطلاح غربی "اریستوکرات" ها است، یعنی گروهی که به خاطر برتری‌های خاصی زمام حکومت را در دست می‌گیرند.

یا در دست ثروتمندان است یعنی گروهی به خاطر داشتن ثروت، به قدرت می‌رسند، و زمام امور را در دست می‌گیرند.

و یا این که هیچ کدام از این‌ها نیست، بلکه در صورتی که پیشوا و حاکمی از جانب خدا برای اداره امور منصوب نگردد، قدرت در دست مردم است و حکومتی رسمیت دارد که برگزیده مردم و یا مورد پذیرش آنان باشد و در غیر این دو صورت، اسلام چنین حاکمی را به خاطر تفوق ظلمی و سلطه جوئی مطرود شناخته است.

مطالعات دامنه دار نشان می‌دهد که حکومت اسلامی از نوع اخیر، و در آن،

قدرت در دست مردم است.

این مطلب که سرچشمه قدرت در حکومت اسلامی اراده ملت مسلمان است، از دلائل زیر به روشنی به دست می‌آید.

الف - برخلاف نظریه بعضی از فلاسفه که جامعه وجود خارجی ندارد، و آنچه واقعیت دارد همان فرد است، و اجتماع چیزی است که عقل ما آن را از انضمام افراد انتزاع می‌کند - برخلاف این نظریه - اجتماع از نظر محققان حقوقدان، از واقعیت خاصی برخوردار است و برای خود احکام و حقوقی دارد.

گرچه هر دو نظر درباره اجتماع در حد خود صحیح است، زیرا فیلسوف از دید تکوین به مسئله می‌نگرد و از این دیدگاه "جامعه" واقعیتی جدا از افراد، ندارد. هرگاه پنج نفر بر سر میز غذا خوری بنشینند و غذا بخورند، نمی‌توان "هیئت اجتماعی" را غیر از پنج نفر، موجود دیگری خواند و گفت شش نفر، بر سر میز غذا خوری نشسته اند، و آن عبارت است از پنج نفر به اضافه هیئت اجتماعی.

ولی از نظر حقوقی که غالباً با واقعیت‌های عرفی سروکار دارد "جامعه انسانی" خواه به صورت کوچک مانند "ایل" و "قبیله" و یا به صورت بزرگ مانند "افراد یک کشور" "پیروان یک مذهب"، از یک واقعیت عقلایی و عرفی برخوردار است و برای خود تکالیف و وظایفی دارد، غیر از وظایف فردی، و تمام ملل

متمدن جهان، جامعه را از این دیدگاه به رسمیت شناخته‌اند.

آنگاه که اسلام از دید حقوقی به فرد و جامعه می‌نگرد، هردو را در حد خاص خود، به رسمیت شناخته، و تکالیفی متوجه هردو نموده است.

همه ما، از تکالیف فردی اسلام آگاهی داریم، هر فردی باید نماز گزارد، مالیات بپردازد، پیمان خود را محترم بشمارد، پدر و مادر را احترام کند...

در عین حال اسلام یک رشته تکالیفی دارد که متوجه جامعه است و بار تکلیف را به دوش اجتماع که از دیدگاه حقوق دانان و جامعه‌شناسان، واقعیت خاصی دارد، گذارده و به آنان دستور داده است که

دزد را کیفر دهند^۱ بعضی افراد بدکار را تازیانه زنند^۲ مرزهای کشور را صیانت کنند^۳ با منافق مبارزه نمایند^۴ با ستمگر تا حد خضوع وی در برابر حق، نبرد را ادامه دهند^۵...

این گونه تکالیف که در فقه اسلامی به آن‌ها واجب کفائی می‌گویند، تکلیف جامعه اسلامی در شعاع کوچک آن روز و شعاع بزرگ امروز است. و حقیقت واجب کفائی جز این نیست که خدا، این وظیفه را از جامعه اسلامی می‌طلبد، به گونه‌ای که اگر فردی و یا گروهی این وظیفه را انجام دهند و زیر بار تکلیف بروند، تکلیف محول به جامعه را انجام داده‌اند

و اگر همه اعضای جامعه در انجام آن کوتاهی‌ورزند، همه مسئول خواهند بود.

از آنجا که وظایف مزبور، متوجه جامعه اسلامی است و جامعه بدون تشکیل دولت به انجام این وظایف قادر نیست، از این جهت لازم است که به خاطر تحقق بخشیدن به دستورهای اجتماعی اسلام، دولتی تشکیل دهد و این کار هارا که از وظایف جامعه است، به دست دولت بسپارد زیرا در غیر این صورت جز هرج و مرج، و زمین ماندن وظایف اجتماعی اسلام، نتیجه دیگری ندارد.

از این بیان می‌توان به دست آورد که سرچشمه قدرت، در تاسیس حکومت، افراد جامعه اسلامی است و آنان موظف هستند که دولت اسلامی را تشکیل دهند.

زیرا جامعه است که باید دزد را مجازات کند، بدکار را تازیانه بزند، با دشمن نبرد کند، حالا که اسلام این تکالیف را از خود جامعه می‌خواهد، باید به خود او نیز اجازه دهد که تشکیل دولت بدهد زیرا انجام دادن این وظایف بدون یک مرکز سرپرستی ممکن نیست.

ب - یکی از دلایل چهارگانه در فقه اسلام "عقل" است، عقل با روشنی کامل، حفظ نظام اجتماع را واجب می‌داند و اندیشمندان اسلام برپایه همین حکم عقل، گفته‌اند که یک قسمت از حرفه‌ها و صنایع، واجب کفائی است. هرگاه حفظ نظام، واجب و لازم است و عقل، حفظ

اعزام به جهاد و احضار به خدمت و... که لازمه حفظ نظام است، یک نوع ایجاد سلطه برجان و مال ملت است و خدا چنین حقی را به کسی نداده است.

ولی از طرف دیگر، حفظ نظام واجب است و اجرای حدود و حفظ حقوق، و پرورش استعدادها و لیاقتها که از فرایض اجتماعی است و اسلام آن هارا از جامعه می خواهد، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست از ضمیمه کردن این دو مطلب، یعنی هیچ کس هیچ نوع سلطه ای بر جان و مال مردم ندارد، و حفظ نظام بدون ایجاد سلطه ممکن نیست نتیجه می گیریم که تسلط هر فردی یا گروهی بر اموال و نفوس مردم باید به اذن و خواست خود آنان صورت بگیرد، و هر دولتی که روی کار می آید، باید مورد انتخاب و گزینش و یا لااقل مورد پذیرش آنان باشد تا با قانون عدم تسلط کسی برمال و جان افراد، سازگار باشد. از این دلایل نتیجه می گیریم که سرچشمه قدرت در تشکیل حکومت، خود ملت و اراده و خواست آنان است.

نظام را از جامعه می خواهد، و از طرفی حفظ و حراست آن بدون وجود دولت نیرومند امکان پذیر نیست، از این جهت جامعه اسلامی به حکم خرد برای نظم و انضباط، و حفظ نظام باید دست به تاسیس سازمان سیاسی بزند که بتواند به تکلیف خود عمل کند و این خود گواه بر این است که سرچشمه قدرت خود ملت اسلامی است.

ج - یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که هر فردی برمال خود تسلط دارد و این حکم مضمون حدیثی است که از پیامبر گرامی به صورت متواتر نقل شده است و آن عبارت است از

الناس مسلطون علی اموالهم

مردم بر اموال خود تسلط دارند. هدف از نقل حدیث جنبه سلبی آن است و آن این است که دیگران هیچ نوع سلطه ای برمال مردم ندارند، هرگاه کسی برمال دیگری سلطه ای ندارد، قطعاً برجان او نیز به طور اولویت سلطه ای نخواهد داشت.

این حدیث با ملاحظه مضمون لفظی حدیث درباره اموال و اولویتی که از آن درباره جان مسلمانان استفاده می شود، می رساند که خداوند به هیچ کس حق و سلطه ای نداده است که در اموال و نفوس مردم تصرف کنند. شکی نیست که اثر قطعی هر نظام، به هر شکل و گونه ای باشد، یک نوع سلطه برجان و مال مردم است، اخذ مالیات و محدود کردن صادرات و واردات

۱- مائده آیه ۳۸

۲- نور آیه ۲

۳- آل عمران آیه ۲۰۰

۴- توبه آیه ۳۴

۵- حجرات آیه ۹